یاری قلی، بهبود؛ ضرغامی، سعید؛ قائدی، یحیی؛ نقیب زاده، میرعبدالحسین (۱۳۹۱). تحلیل تطبیقی فلسفه عدالت تربیتی: دیدگاه‌های لیبرال و جامعه‌گرا.
پژوهش‌نامه مبانی تعلیم و تربیت،۲ (۱)، ۱۰۸– ۹۱

تحلیل تطبیقی فلسفه عدالت تربیتی: دیدگاه‌های لیبرال و جامعه‌گرا

بهبود یاری قلی [۱]، دکتر سعید ضرغامی [۲]، دکتر یحیی قائدی [۳]، دکتر میرعبدالحسین نقیب‌زاده [۴]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۳۰

چکیده

هدف اصلی این پژوهش، بررسی مفهوم عدالت تربیتی و اصول توزیع مواهب تربیتی از دیدگاه جان رالز به عنوان نماینده لیبرالیسم و مایکل والزر به عنوان نماینده جامعه گرایی است. برای دستیابی به این هدف از روش تحلیل مفهومی و تحلیل تطبیقی استفاده شد. نتایج به دست آمده حاکی از آن است که مفهوم عدالت تربیتی در گذر زمان و در فرهنگ‌های گوناگون دارای بار معنایی متفاوت و متضمن دلالت‌های تربیتی مختلفی است. وفاداری جان رالز به مبانی لیبرالیسم مساوات طلبانه و طرح اصول عدالت مبتنی بر آن، جایگاه ویژه ای به تفرد و مساوات بخشیده است. همچنین، تقدم جامعه بر فرد از نگاه والزر سبب شده تا او مدافع تعلیم و تربیت همگانی و یکسان در مراحل اولیه تعلیم و تربیت باشد.

واژه‌های کلیدی: عدالت تربیتی، کفایت، برابری، جان رالز، مایکل والزر

---

۱. دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه خوارزمی، behboud.yarigholi@yahoo.com

۲. استادیار دانشگاه خوارزمی

۳. استادیار دانشگاه خوارزمی

۴. استاد دانشگاه خوارزمی

مقدمه

در بررسی تحول تعلیم و تربیت در جوامع انسانی مختلف، با تاریخ پرفراز و نشیبی از انواع تعلیم و تربیت مواجه می‌شویم که در آنها نوع تعلیم و تربیت و نهادهای مسئول در این امر متفاوت بوده‌اند. با وجود این، در بررسی هدف‌های همه آنها به این نتیجه می‌رسیم که از وجوه اشتراک زیادی برخوردار بوده‌اند که به نوعی فلسفه وجودی تعلیم و تربیت به حساب می‌آیند. گرچه کارکردها و تفاوت‌های بین آنها نیز قابل بحث و بررسی است. برداشت ما از مفهوم تعلیم و تربیت، تعلیم و تربیت رسمی است که بر عهده نهاد تعلیم و تربیت هر جامعه و سازمان آموزشی آن از قبیل مدرسه و دانشگاه است. برای هوس[1] (۲۰۰۸) بر این باور است که در این معنا تعلیم و تربیت به عنوان رابطی بین جامعه و چشم انداز فردی افراد عمل می‌کند و به طور عمیق تحت تأثیر ویژگی‌ها و نظم اجتماعی است. اگر دولت‌ها از نظام‌های آموزشی به عنوان ابزاری برای جهت‌گیری دینی و سیاسی استفاده کنند، متفاوت با نوعی از تربیت خواهند بود که هدفش تقویت استقلال و خود مختاری دانش‌آموزان است.

نگاه حوزه‌های فکری مختلف نسبت به فرد و جامعه باعث شکل‌گیری نظریه های مختلفی نخست در حوزه عدالت و به تبع آن در عدالت تربیتی شده است. فیلسوفان لیبرال به نقش فرد در مقابل جامعه اهمیت بیشتری می‌دهند و برخی اصول فکری آنان عبارتند از محوریت انسان (از دیدگاه لیبرالیسم، موجودی و نه مخلوقی، شریف‌تر و کامل‌تر از انسان در نظام هستی یافت نمی‌شود)، آزادی (ضرورت آزادی برای دستیابی به هدف‌های مطلوب، مهم‌ترین صفت لیبرالیسم است)، برابری(برابری حقوقی، اجتماعی و سیاسی) (پرچمی،۱۳۸۹). در حالی که جامعه‌گرایان تقدم جامعه بر فرد را باور دارند و معتقدند هویت و فردیت شخص در قالب عضوی از جامعه و در مقایسه با دیگران برای فرد معنادار و قابل شناخت است. جامعه‌گرایان، برخلاف اندیشمندان لیبرالیسم، بیشتر به آرمان‌های اجتماعی انسان می‌اندیشند تا مشارکت مصلحت اندیشانه. همچنین، آنان جهان شمولی ارزش‌ها که مورد قبول لیبرال‌ها می‌باشد را زیر سئول می‌برند و آنها را وابسته به فرهنگ‌ها و جوامع خاص می‌دانند(تیلور، ۱۳۸۵). مقایسه نظریه های مایکل والزر و جان رالز از دو نظر اهمیت دارد. نخست اینکه هر دو در نظریه خویش از اصطلاح‌های مشترک مانند برابری، شهروندی، تفاوت(بحث تفاوت در صورت لزوم باعث می‌شود تا بحث کفایت تربیتی نیز مورد توجه قرار بگیرد) و جامعه عادلانه استفاده کردند، اما برداشت‌های مشترکی از این مفاهیم ندارند. نکته دوم آن که هر کدام از این نظریه‌پردازان متعلق به حوزه‌ای جداگانه محسوب می‌شوند. جان

[1]. Brighouse

رالز نماینده لیبرالیسم و مایکل والزر نماینده جامعه گرایی است. بدین ترتیب، تفاوت دو دیدگاه در اساسی‌ترین اصول منجر به بروز تفاوت در نظریه های مختلف آنها خواهد شد که عدالت تربیتی نیز پیرو همین امر می‌باشد. اهمیت چگونگی توزیع امکانات و فرصت‌های تربیتی و نیز نوع تعلیم و تربیت زمینه طرح موضوع عدالت تربیتی را فراهم نموده است که در عرصه نظر و عمل چالش برانگیز محسوب می‌شود. طرح سؤال‌هایی از این نوع که ماهیت عدالت چیست؟ عدالت تربیتی چه جایگاهی در نظریه‌های عدالت دارد؟ چگونه می‌توان عدالت تربیتی را در نظام‌های آموزشی برقرار نمود؟ و فرصت‌ها و امکانات تربیتی چگونه باید توزیع شوند؟ اساساً بنیادی هستند و پاسخ به آنها از حائز اهمیت زیادی است.

در این مقاله به بررسی مفهوم عدالت، عدالت تربیتی و دیدگاه نظریه‌پردازان مختلف پیرامون آن و همچنین، فرایند حاکم بر نظام‌های آموزشی پرداخته می‌شود. در ادامه، با نگاهی تطبیقی، نظریه دو تن از نظریه‌پردازان حوزه عدالت در دوره معاصر- جان رالز[1] به عنوان نظریه پرداز لیبرال و مایکل والزر[2] به عنوان نظریه‌پرداز جامعه گرا- مورد تحلیل قرار می‌گیرد و دلالت‌های آنها در حوزه عدالت تربیتی استنتاج می‌شود. از آنجا که هر دوی این نظریه‌پردازان به عنوان فیلسوفان سیاسی محسوب می‌شوند و به طور خاص به بررسی مفهوم عدالت در تعلیم و تربیت و یا سایر نهادها نپرداخته‌اند، تحلیل مفهوم عدالت تربیتی در آغاز کار سبب عینیت و وضوح بخشی به دلالت‌های عدالت تربیتی حاصل از این دو نظریه خواهد بود. بدین ترتیب، سئول‌های اصلی این پژوهش عبارتند از ۱) دیدگاه‌های مختلف درباره عدالت تربیتی کدامند و در عمل چه دلالت‌هایی دارند؟ ۲) نظریه‌های عدالت مایکل والزر و جان رالز در حوزه عدالت تربیتی تا چه اندازه کارایی داشته و دلالت‌های آنها کدامند؟ ۳) چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی میان نظریه‌های والزر و رالز در حوزه عدالت تربیتی وجود دارد؟

روش

در این پژوهش از روش تحلیل تطبیقی[3] و تحلیل مفهومی[4] استفاده شد. روش تحلیل تطبیقی روشی منظم برای مطالعه تطبیقی نظریه‌ها، فرهنگ‌ها و نمونه‌های مختلف است. تحلیل‌گران روش تحلیل تطبیقی، اطلاعات را به صورت کیفی تحلیل می‌کنند. در حالی که به ریشه‌یابی و علل به وجود آمدن آنها نیز توجه دارند(اولسن[5]، ۲۰۱۰). یکی از مسائل مهم در پژوهش تطبیقی بررسی حوزه تحقیق می‌باشد. تحلیل تطبیقی

1. Rawls
2. Walzer
3. comparative analysis
4. conceptual analysis
5. Olsen

به مقایسه تحلیلی موضوع‌ها، قضایا، افراد، گروه‌ها و دوره‌های زمانی می‌پردازد. در این روش بخشی از داده‌ها و اطلاعات مانند اظهارات و مصاحبه مدنظر بوده و شباهت‌ها و تفاوت‌های آن با دیگران مورد مقایسه قرار می‌گیرد(ضرغامی،۲۰۱۱).

بنابراین، در این پژوهش به بررسی اصول عدالت از دیدگاه دو نظریه پیرامون عدالت تربیتی که بخشی از عدالت توزیعی است، پرداخته شد. همچنین، به منظور دستیابی به تعریفی دقیق و روشن از عدالت تربیتی از روش تحلیل مفهومی استفاده شد. تحلیل مفهومی، تحلیلی است که به واسطه آن به فهم معتبر از معنای عادی یک مفهوم یا مجموعه‌ای از مفاهیم دست پیدا می‌کنیم (کومبز[۱] و دنیلز[۲]، ۱۳۸۷). در روش تحلیل مفهومی، تحلیل یک مفهوم از طریق تحدید کردن و در یک چارچوب معین صورت می‌گیرد. در تحلیل مفهومی موضوعی نیز تمرکز بر گستره مفهومی است که در داخل متن یا متونی به صراحت و یا ضمنی به آن اشاره شده باشد. این امر از طریق تبیین صریح و روشن از معنای مفهوم و توضیح دقیق ارتباط آن با سایر مفاهیم صورت می‌گیرد. مراحل تحلیل مفهومی ناظر بر تصمیم‌گیری درباره سطح تحلیل، بررسی حدود معنایی مفهوم و تحلیل نتایج به دست آمده می‌باشد (نئوندرف[۳]، ۲۰۰۲). در این پژوهش، مفهوم عدالت تربیتی تا حدی مورد تحلیل قرار می‌گیرد که بتوانیم معیاری برای تشخیص در عرصه عمل داشته باشیم. ارتباط مفهوم عدالت تربیتی با مفاهیمی چون برابری و کفایت و نظریه‌های پیرامون آن مورد بررسی قرار می‌گیرد تا در نهایت مفهومی جامع و مانع از عدالت تربیتی ارائه دهیم.

ماهیت عدالت و عدالت تربیتی

تعریف‌های بسیار متنوعی از عدالت در میان فرهنگ‌های جهان وجود دارد. هسته مشترک تمام این تعریف‌ها از عدالت، مفهوم انصاف است که معنای آن نیز نه تنها در میان افراد بلکه در میان فرهنگ‌ها، تمدن‌ها و حوزه‌های تاریخی متفاوت است (ایسنبرگ و ماسن[۴]، ۱۹۷۵). در یک نگاه مقوله عدالت قابل تقسیم به دو حوزه فردی و اجتماعی است. بسیط بودن عدالت در حوزه‌های فردی و پیچیدگی شگفت‌انگیز عدالت در حوزه‌های سیاسی اجتماعی قابل قیاس نیست. با تمرکز بر حوزه اجتماعی، عدالت یک ارزش اجتماعی است که در زندگی سیاسی انسان‌ها تبلور می‌یابد و در واقع آنچه به عنوان حق یا ناحق درک می‌کنیم و سعی داریم آنها را از هم متمایز کنیم، در درجه اول به ارزش‌های اجتماعی بستگی

[۱]. Coombs
[۲]. Daniels
[3]. Neuendorf
[4]. Eisenberg & Mussen

دارد. بنابراین، امری اکتسابی است که در اجتماع فرا می‌گیریم. از سوی دیگر، عدالت گرچه نیاز فطری است، اما به صرف اتکا به غریزه نمی‌تواند تحقق یابد؛ فضیلتی که نیاز به تمرین علمی و عملی دارد (علیخانی، ۱۳۸۸). اجرای عدالت در عرصه زندگی عمومی، مبنای اصلی اطاعت و فرمان‌برداری اتباع از قدرت عمومی را تشکیل می‌دهد(بشیریه،۱۳۸۲).

یکی از حوزه‌های کاربردی عدالت، بحث عدالت در تعلیم و تربیت است که همانند خود مفهوم تربیت، هم در تعریف و هم در مصادیق آن اختلاف نظرهای زیادی مشاهده می‌شود. اصطلاح عدالت تربیتی[1] مفهومی گسترده و دارای کاربردی متفاوت از دیدگاه‌های مختلف است. شاید در نگاه نخست معانی که از این واژه به ذهن متبادر شود، این موارد را شامل شود: مساوات در منابع و امکانات آموزشی مراکز آموزشی مختلف، برخورد یکسان معلمان با دانش‌آموزان مختلف، آموزش تفکر انتقادی به دانش‌آموزان جهت بررسی موقعیت اجتماعی خود و تحلیل ساختار طبقاتی بعضاً ناعادلانه در جامعه برای رسیدن به برابری فارغ از زمینه اجتماعی و اقتصادی، فرایند مقابله با موانع امیدبخشی، تحرک اجتماعی و تفکر انتقادی در بین دانش‌آموزان و کل سیستم آموزشی. نگرش‌های مختلفی در باب عدالت تربیتی در عرصه عمل و چارچوب کلاس درس مطرح شده است که در ادامه به آن اشاره می‌شود. آشکار خواهد شد که تا چه اندازه تعریف‌های متفاوت از عدالت تربیتی می‌تواند منجر به برخوردهای متفاوت و گاه مغایر در کلاس درس شود.

عدالت تربیتی دموکراتیک[2]: در این دیدگاه معلم باید زمان و توجه یکسانی برای همه دانش‌آموزان اختصاص دهد، صرف‌نظر از این که کدام یک از آنها به توجه بیشتری نیاز دارند یا تا چه اندازه نسبت به سایر هم‌کلاسی‌های خود از قوت و یا ضعف برخوردارند.

عدالت تربیتی اخلاق گرایانه[3]: معلم در این دیدگاه به دانش‌آموزان تلاشگر توجه بیشتری مبذول می‌دارد و به دانش‌آموزان کم فعالیت توجه و تشویق کمتری ارائه می‌کند. در این دیدگاه، معلم کلاس درس را به عنوان جامعه‌ای اخلاقی در نظر می‌گیرد و طبق یک قرارداد نانوشته، این شعار را که عملکرد من به عنوان معلم وابسته به عملکرد شما دانش آموزان است و هر کسی به این قرارداد پایبند بوده و به آن احترام بگذارد، سود بیشتری نصیب او می‌شود. در این دیدگاه به مفهوم تلاش در کلاس درس بیشتر از مفهوم پیشرفت توجه می‌شود.

---

1. educational justice
2. democratic educational justice
3. moralistic educational justice

عدالت تربیتی انسانی حداقلی[1]**:** از آنجا که بعضی از دانش‌آموزان از امتیازات کمتری نسبت به استعدادها و قابلیت‌هایشان در گذشته برخوردار بوده‌اند. عدالت انسانی حکم می‌کند که معلم در کلاس درس توجه بیشتری به آنها داشته باشد. اما گنجاندن مفهوم حداقلی به این معناست که توجه بیشتر از طرف معلم فقط به دانش‌آموزانی تعلق می‌گیرد که در خانواده و یا پایه‌های پایین‌تر مدرسه مورد کم لطفی قرار گرفته‌اند نه دانش‌آموزانی که به لحاظ وراثتی پایین‌تر از سطح معمول می‌باشند.

عدالت انسانی تربیتی حداکثری[2]**:** در این دیدگاه عدالتی از معلم انتظار می‌رود تمام کمبودهایی را که دانش‌آموز در گذشته با خود حمل می‌کند، جبران کند. نقص‌های وراثتی را نیز شامل می‌شود.

سودگرایی[3]**:** سودگرایان بر این باورند که در کلاس درس و کل فرایند برخورداری از امکانات آموزشی، حالت رقابتی وجود دارد. به شرطی که عرصه این رقابت به روی همگان به یک اندازه باز باشد. در این صورت توجه معلم نوعی پاداش محسوب می‌شود و تنها به دانش‌آموزانی تعلق می‌گیرد که فعالیت بهتری داشته باشند(جنکز[4]، ۱۹۸۸). برقراری عدالت تربیتی و ارائه امکانات آموزشی نیز می‌تواند به صورت استحقاقی و شایسته سالاری توزیع شود. هم توزیع جبرانی و ترمیمی می‌تواند ملاک عمل باشد و هم توزیع برابر امکانات آموزشی. مفهوم استحقاق‌گونه عدالت تربیتی می‌تواند به نفع افرادی باشد که تلاش بیشتری نسبت به سایرین دارند. در حالی که عدالت تربیتی ترمیمی به نفع دانش‌آموزانی خواهد بود که از معلولیت و یا پیشرفت تحصیلی پایین‌تری برخوردارند.

مفهوم عدالت تربیتی متضمن دلالت‌های خاصی است. تدارک تعلیم و تربیت رایگان برای همه کودکان تا حدی که افراد به سطحی برسند که بعد از تمام شدن تحصیلات بتوانند وارد بازار کار شوند، تدارک یک برنامه درسی عمومی برای همه کودکان بدون توجه به زمینه‌های قبلی آنها، برخورداری همه کودکان از مدارس یکسان با امکانات مشابه بدون توجه به محل سکونت‌شان از جمله این دلالتها به شمار می روند (میلیبند[5]،۲۰۰۳).

اگر بحث عدالت تربیتی را محدود به محیط‌های آموزشی کنیم، می‌توان سه دسته عوامل را در آن دخیل دانست: ۱) موقعیت، منابع و امکاناتی که از طرف مسئولان نظام آموزشی تدارک دیده می‌شود مانند معلم، منابع اولیه، برنامه درسی، محیط آموزشی؛ ۲) ویژگی‌هایی که از طرف دانش‌آموزان وارد محیط

---

1. weak human educational justice
2. strong humane educational justice
3. utilitarianism
4. Jencks
5. Miliband

آموزشی می‌شود. مانند زمینه اقتصادی، فرهنگی و موقعیت اجتماعی دانش‌آموزان و ۳) ویژگی‌های نامحسوس که در نتیجه برخورد متقابل همه این عوامل به وجود می‌آید. مانند نوع برخورد معلمان با کودکان و نوع برخورد دانش‌آموزان با یکدیگر(اندرسون[1]، ۲۰۰۷).

در پایان این بخش پس از بررسی دیدگاه‌های مختلف درباره عدالت تربیتی با استفاده از تحلیل مفهومی به تعریف زیر رهنمون می‌شویم که عدالت تربیتی عبارت است از یک فرایند – نه به عنوان یک برونداد- که الف) به دنبال توزیع یا بازتوزیع منابع، فرصت‌ها و امکانات است؛ ب) ریشه‌ها، عوامل، محدودیت‌ها و ناعدالتی‌های تربیتی را به چالش می‌کشد؛ ج) به دنبال تقویت توانایی‌های افراد بوده تا بتوانند با استفاده از کشف استعدادهای خویش به خود مختاری برسند و د) با استفاده از جلب رضایت همه افراد از طریق توزیع امکانات تربیتی، نوعی مشارکت اجتماعی داوطلبانه در بین افراد به وجود می‌آورد.

کثرت گرایی و برابری پیچیده

مایکل والزر از فیلسوفان سیاسی معاصر است که در زمره جامعه‌گرایان قرار می‌گیرد. نوآوری در نظریه عدالت او را در مقایسه با نظریه‌پردازان پیشین به عنوان یک چهره شاخص در حوزه عدالت معرفی کرده است. عمده‌ترین مباحث او درباره عدالت اجتماعی در اثر معروفش به نام «حوزه‌های عدالت[2]» منتشر شده است.

والزر در بحث از عدالت توزیعی از دو نوع برابری سخن به میان می‌آورد؛ برابری ساده[3] و برابری پیچیده[4]. برابری ساده به آن نوع عدالت توزیعی اطلاق می‌شود که مواهب اجتماعی به روشی مساوی بین اعضای جامعه تقسیم شود. این نوع برداشت از عدالت توزیعی، برداشتی ساده و بسیط از عدالت به حساب می‌آید که به زعم والزر(۱۳۸۹) «برابری در این معنا آرمانی است که برای خیانت کردن جان می‌دهد». حفظ چارچوب چنین عدالتی مستلزم وجود نهادی متمرکز و بسیار نیرومند در قالب دولت است. به طور مثال، در این نوع برابری همه دانش‌آموزان در تمام مناطق یک کشور و با وجود تنوع در استعدادها از یک نوع امکانات آموزشی برخوردار خواهند بود. به این ترتیب، برابری ساده‌ای که دولت برقرار می‌کند باعث

1 .Anderson
2 . spheres of justice
3 . simple equality
4 . complex equality

نابودی تنوع و کثرت‌گرایی می‌شود. از این رو، والزر برابری ساده را به تخت پروکروستی[۱] تشبیه می‌کند و بر ناکارآمدی آن تاکید می‌کند تا به اهمیت برابری پیچیده برسد و این نوع برابری را ارج می‌نهد.

برابری پیچیده یکی از مفاهیم مهم در نظریه والزر محسوب می‌شود. به طور خلاصه، برابری پیچیده عبارت است از اینکه هر نفع و خیری مطابق معنا و تفسیر اجتماعی خودش تقسیم و توزیع شود و هیچ منفعتی(مانند قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی) بر منافع دیگری برتری ندارد. در معنای دیگری، برابری پیچیده یعنی جایگاه هیچ شهروندی در یک حوزه یا نسبت به یک موهبت اجتماعی را نمی‌توان با استناد به جایگاه او در حوزه‌ای دیگر و در نسبت با مواهب اجتماعی تضعیف کرد (والزر، ۱۳۸۹).

کثرت گرایی در اصول عدالت

والزر بر این عقیده است که «عدالت برساخته بشری است و بعید است که بتوان آن را فقط به یک شیوه ساخت.... اصول عدالت، خود به لحاظ ظاهری، کثرت‌گرا هستند؛ مواهب اجتماعی متفاوت باید به دلایل مختلف در انطباق با روال‌های مختلف و به دست کارگزاران مختلف توزیع شوند و همه این تفاوت‌ها از استنباط‌های متفاوت حاصل از خود مواهب اجتماعی نشأت می‌گیرند، چرا که محصول ناگزیر خاص گرایی تاریخی و فرهنگی‌اند.»(والزر، ۱۳۸۹، ۲۸).

نظریه عدالت به مثابه انصاف

رالز مهم‌ترین اثرش، نظریه عدالت[۲]، را در آغاز دهه هفتاد میلادی منتشر کرد. نظریه‌ای که نه تنها او را به عنوان احیاء کننده فلسفه سیاسی در نیمه قرن بیستم معرفی نمود، بلکه عنوان بزرگ‌ترین طرفدار و ناجی لیبرالیسم را نیز به خود اختصاص داد. لیبرالیسمی که به عقیده بعضی از متفکران در عصر کنونی به علت تاکید بیش از حد بر مقوله آزادی و غفلت از مفاهیمی چون برابری و عدالت رو به افول گذاشته بود. در ادامه، به بررسی مفاهیم و عناصر کلیدی نظریه عدالت جان رالز پرداخته می‌شود.

---

[۱]. پروکروستس (Procrustes) راهزن افسانه‌ای یونان باستان است که برای شکنجه قربانیان خود، آنان را روی تختی دراز می‌کرد. اگر قدشان بلندتر از طول تخت بود، پاهایشان را کوتاه می‌کرد و اگر قدشان کوتاه‌تر بود. پاهایشان را می‌کشید تا هم اندازه تخت شوند. تخت پروکروستی استعاره‌ای است برای برابر کردن قهرآمیز و زوری انسان‌ها و به طورکلی دیکتاتورمآبی. (نجفی، ۱۳۸۹).

[2]. A Theory of Justice

وضع نخستین[1]: وضع نخستین وضعیتی است که افراد نسبت به واقعیت‌های خاص در پرده غفلت و بی خبری قرار دارند و نسبت به حقایق عام آگاهی دارند. عدالت به مثابه انصاف بیانگر این ایده است که در یک وضع نخستین که خود منصفانه است، بر سر اصول عدالت توافق می‌شود(رالز، ۱۳۸۷). در وضع نخستین، افراد خصوصیات ویژه‌ای دارند و در وضعی به سر می‌برند که نمی‌توانند یک تصمیم شخصی و از روی منفعت طلبی فردی اتخاذ کنند. در این وضعیت، موقعیت برای داوری درباره اصول و معیارهای اساسی نظم اجتماعی و توزیع حقوق، وظایف و مواهب کاملاً منصفانه است و توافق حاصل شده در این وضعیت هرچه باشد، حق و عادلانه است.

اصول عدالت

رالز دو اصل عدالت را چنین بیان می‌دارد: اصل نخست، هر شخص قرار است حق برابری نسبت به گسترده‌ترین آزادی اساسی سازگار با آزادی مشابه دیگران داشته باشد. اصل دوم، قرار است نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی به گونه‌ای ساماندهی شود که الف) بیشترین نفع را برای افراد بی‌نصیب داشته باشد و ب) وابسته به مشاغل و مناصبی باشند که دسترسی به آنها برای همگان امکان‌پذیر باشد(رالز، ۱۳۸۷). اگر بخواهیم این اصول را نام‌گذاری کنیم، اصل اول را باید «اصل آزادی»، بخش اول اصل دوم را «اصل تفاوت» و بخش دوم اصل دوم را «اصل فرصت برابر» بنامیم.

نگاهی تطبیقی به نظریه های رالز و والزر

والزر در مقاله‌ای با عنوان «*نقدهای جامعه گرایی بر لیبرالیسم*[2]» به وضوح به تشریح تفاوت‌های جامعه گرایی و لیبرالیسم می‌پردازد. او معتقد است که در نگرش لیبرالیستی افراد از یکدیگر جدا هستند و فردیت در اوج خود می‌باشد. در نگاه لیبرالیستی، افراد در وهله نخست هیچ وجه اشتراک سیاسی و دینی ندارند و تنها برای مصون ماندن از خطر به عضویت جامعه در می‌آیند. از دیدگاه والزر، لیبرالیسم به تصویرسازی جامعه‌ای آرمانی، نه یک جامعه واقعی و عینی، می‌پردازد. به عبارت دیگر، لیبرالیسم در حالت کلی، نسبت به واقعیت‌هایی چون تنوع فرهنگی و سطح رفاه متفاوت افراد جامعه بی‌تفاوت است(والزر، ۱۹۹۰). آنچه والزر از آن به عنوان نقدهای جامعه گرایی به لیبرالیسم یاد کرده است، وجوه تمایز لیبرالیسم با جامعه گرایی به حساب می‌آید؛ جامعه گرایی بر خلاف لیبرالیسم که در آن فرد اولویت

---

[1] . original position
[2] . *The Communitarian Critique of Liberalism*

دارد، برای جامعه اهمیت خاصی قائل است. همچنین، پیرو این سخن هگل که «کار اصلی فلسفه ساختن اصولی برای یک مدینه فاضله و جامعه آرمانی نیست، بلکه باید تلاش کند شیوه زندگی فعلی‌مان را درک کند.»، واقع‌گرایی اصل اختلافی جامعه گرایی با لیبرالیسم به حساب می‌آید.

برخلاف رالز، والزر معتقد است که برای تکوین جامعه لازم نیست که همه آحاد جامعه در خیر و غایت‌ها اشتراک نظر داشته باشند و به طریق اولی لازم نیست که برای تعریف عدالت و ساختار اجتماعی عادلانه بر اصول مشترک و عام در سطح جهانی و بین الاذهانی توافق وجود داشته باشد (به عنوان اصول عدالت). او به صراحت از پلورالیسم و نوعی نسبی‌گرایی در تصور جوامع از خیرها دفاع می‌کند و اصول حاکم بر توزیع عادلانه خیرهای اجتماعی را بر حسب جوامع و درک و تفسیر آنها متنوع می‌داند. به این دلیل که خیرهای اجتماعی متنوع و دارای حوزه‌های مختلفی است، هیچ اصل و معیار مشترک و عامی نمی‌تواند شاخص و مبنای توزیع عادلانه خیرهای اجتماعی باشد (والزر،۱۳۸۹).

برابری

برابری ارزشی است که رالز به آن توجه زیادی دارد. فیلسوفان لیبرال به برابری، البته نه به مفهوم تساوی اقتصادی، تعهد عمیقی دارند. تساوی مورد نظر آنها، برابری ارزش ذاتی و اساسی هر یک از انسان‌هاست. آنها معتقدند که همه باید به طور مساوی در طراحی و عملکرد نهادهای جامعه سهیم باشند. برابری در نظریه رالز اهمیت ویژه‌ای دارد، هم در اصل اول با عنوان اصل برابری در آزادی‌های سیاسی و هم در بند دوم اصل تمایز. والزر نیز با تفکیک برابری ساده از برابری پیچیده به این مقوله توجه نموده است. وجه تمایز دیدگاه رالز در بحث برابری با دیدگاه والزر این است که رالز برابری را در آن دسته از اصول عدالت که قبل از تشکیل جامعه در وضع نخستین شکل می‌گیرد، مورد توجه قرار می‌دهد. درحالی‌که، والزر با پرهیز از ارائه هرگونه اصول عدالت جهان شمول و کلی، برابری را در عرصه عمل مورد تاکید قرار می‌دهد. اما وجه اشتراک هر دو نظریه‌پرداز در مفهوم برابری، نگاه اخلاقی به انسان فارغ از وجوه تمایز بین آنهاست.

تحلیل تطبیقی اندیشه‌های رالز و والزر در عدالت تربیتی

از آنجا که در تعلیم و تربیت به بررسی استعدادها و قابلیت‌های انسانی و نحوه رشد و پرورش آنها پرداخته می‌شود، هر نظریه‌ای که درباره عدالت ارائه می‌شود، باید به سئوال‌هایی درباره نحوه تخصیص منابع جهت پرورش استعدادهای دانش آموزان و همچنین توزیع خیرهای اولیه در جامعه پاسخ دهد.

یکی از آزمون‌های سخت نظریه عدالت رالز، توانایی پاسخ گویی به سئوال‌های تعلیم و تربیت است. نکته مهمی که خود رالز نیز به آن پرداخته است، برخورداری از مواهب طبیعی و جایگاه اجتماعی به شکل کاملاً تصادفی و خارج از اختیار فرد- پس از قرار گرفتن افراد در موقعیت زندگی و خارج شدن از پرده جهل و وضع نخستین- است. دیدگاه رالز درباره جایگاه تعلیم و تربیت سبب می‌شود که توزیع امکانات و فرصت‌های تربیتی نسبت به توزیع سایر مواهبت، جایگاه بالاتری داشته باشد. او معتقد است که نحوه توزیع مواهب و خیرهای اولیه به طور کامل از اصل تصادفی بودن تبعیت می‌کنند. اما تعلیم و تربیت باید به نحوی به رشد و پرورش مواهب موجود در افراد کمک کند که سطح این تفاوت‌ها به حداقل برسد. حال این سئول مطرح می‌شود که توزیع خود امکانات و فرصت‌های تربیتی باید از چه اصولی پیروی کند تا هدف فوق تحقق یابد؟ برای پاسخ به این سؤال به بررسی دو اصل تفاوت و جبران در نظریه عدالت که نحوه توزیع منابع تربیتی را مشخص می‌کند، پرداخته می‌شود.

به زعم رالز، دلیل اصلی کاربرد این دو اصل در تعلیم و تربیت این است که توانایی‌ها و استعدادهایی که افراد از آن برخوردارند، نتیجه شانس و تصادف است. بنابراین، رنجی که برخی افراد از کمبود مواهب طبیعی می‌برند، حاصل انتخاب و عمل مستقیم آنها نبوده و یا افرادی که از مواهب طبیعی بهتری برخوردارند، حاصل تلاششان نبوده است. لذا، مستحق آن نیستند(رالز، ۱۹۷۱). از نظر رالز تعلیم و تربیت، نهادی است که از طریق آن می‌توان تفاوت افراد با توانایی‌های بالا و توانایی‌های پایین را به حداقل رساند. او همچنین معتقد است که اگر ما اجازه دهیم استعدادهایی را که افراد به طور نابرابر دارند، به طور طبیعی پرورش پیدا کنند، به برابری دست پیدا نخواهیم یافت. به همین دلیل نباید اجازه دهیم نابرابری‌های توزیع طبیعی به توزیع سایر مواهب انتقال داده شود.

اصل تفاوت در تعلیم و تربیت

دلالت‌های کاربرد اصل تفاوت در توزیع منابع تعلیم و تربیت چگونه خواهد بود؟ برای پاسخ به این سؤال، تصور کنید که ما در مقام یک تصمیم گیرنده قصد تخصیص بودجه به مدارس را داریم. یکی از اعضاء این جلسه که مدیر یکی از مدارس است، خواستار تخصیص بودجه بیشتری به مدرسه‌اش می‌باشد. استدلال او این است که در مدرسه او دانش‌آموزانی هستند که در درس ریاضی از هوش فوق‌العاده‌ای برخوردارند و این بودجه اضافی به منظور اجرای برنامه‌های فوق‌العاده جهت پرورش استعدادهای ریاضی آنهاست. با توصیف این شرایط، چگونه می‌توان اصل تفاوت را در این موقعیت به کار گرفت؟ تنها در صورتی می‌توان بودجه بیشتری به این مدرسه اختصاص داد که شرایط مورد نظر در اصل

تفاوت تأمین شود. باید به این سئول پاسخ داد که اختصاص بودجه بیشتر به این گروه از دانش آموزان چگونه می‌تواند منافعی برای افراد کم برخوردار داشته باشد؟ در مورد نحوه برخورد با دانش‌آموزان تیزهوش، انطباق اصل تفاوت با اختصاص منابع بیشتر برای آنها به سختی امکان‌پذیر است. بنابراین، با توجه به مثال فوق، حتی اگر این دانش‌آموزان در آینده به جرگه نظریه‌پردازان مطرح ریاضی بپیوندند، برخورداری افراد کم برخوردار از مزایای آن به چالش کشیده می‌شود. از این رو، کاربرد اصل تفاوت در تعلیم و تربیت منوط به تحقق شدن شرایط آن است؛ یعنی نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی باید به گونه ای ترتیب داده شوند که بیشترین نفع را برای افراد کم برخوردار داشته باشد. حال آنکه اگر این دلیل موجهی برای عدم تخصیص بودجه اضافی به این افراد باشد و به عبارت دیگر استعدادهای بالقوه آنها شکوفا نشود، از پیامدهای به‌کارگیری چنین اصولی در تعلیم و تربیت این خواهد بود که ما را متوجه نقاط قوت و یا ضعف نظریه عدالت می‌کند.

اصل جبران در نظریه رالز

رالز معتقد است بر اساس اصل جبران، نابرابری‌های ناشایست و ناحق باید جبران شوند. از آنجا که نابرابری‌های مادرزادی و ناشی از موهبت طبیعی ناحق و ناشایست هستند، این نابرابری‌ها باید تا اندازه‌ای جبران شوند. بر اساس این اصل، به منظور رفتار برابر با همه افراد جهت ایجاد برابری ناب، جامعه باید به کسانی که مواهب زیستی آنها کمتر بوده یا در بدو تولد در موقعیت‌های اجتماعی نا برخوردار قرار گرفته‌اند، توجه بیشتری داشته باشد. هدف این است که تبعیض‌های ناشی از پیشامدهای طبیعی را در جهت سیر به سوی برابری جبران کرد. در تعقیب این اصل، این امکان وجود دارد که دست کم در طی دوران معینی از زندگی به طور مثال سال‌های اولیه مدرسه، منابع بیشتری در زمینه آموزش کندذهنان به جای تیزهوشان هزینه شود (رالز، ۱۳۸۷). اما، رالز یادآوری می‌کند که اصل جبران به مثابه تنها معیار عدالت که خود یگانه هدف سازمان اجتماعی است، پیشنهاد نمی‌شود. این اصل احتمالاً در نگاه اول قابل قبول به نظر برسد، اما می‌بایست در مقایسه با اصول دیگری چون اصل بهبود میانگین استاندارد زندگی یا پیشبرد خیر همگانی سنجیده شود. وجه دیگر تفاوت بین اصل تفاوت و اصل جبران از دیدگاه رالز این است که اصل تفاوت همان اصل جبران خسارت نیست. اصل تفاوت از جامعه نمی‌خواهد که امتیازات را یکسان کند به نحوی که گویی از همه شرکت کنندگان در مسابقه انتظار برود که منصفانه به رقابت بپردازند. بلکه اصل تفاوت در آموزش و پرورش به این معنی است که منابع به گونه ای مصرف شوند که انتظارات دراز مدت نا برخوردارترین‌ها را بهبود بخشد. در تفاوت این دو اصل با توجه به تعریف آن- اصل تفاوت ناظر بر

کمک به اقشار محروم و اصل جبران به مفهوم جبران نابرابری‌های طبیعی و خانوادگی است- چنین می‌توان نتیجه گرفت که دامنه عمل اصل تفاوت گسترده بوده و به سیاست‌های تبعیض مثبت کمک می‌کند در حالی که دامنه اصل جبران محدود به نظام آموزشی می‌شود و تأثیر اجرای این اصل در صورت لزوم به خارج از حیطه نظام آموزشی منتقل نمی‌شود (بولیوار[1]، ۲۰۰۵).

رالز در بیان اهمیت تعلیم و تربیت صرفاً آن را به بعد اقتصادی و بهره‌وری ناشی از آن محدود نمی‌سازد. او با بیانی صریح در این باره اظهار می‌دارد که «ارزش آموزش را نباید تنها بر پایه کارایی اقتصادی و رفاه اجتماعی سنجید. جایگاه آموزش در توانمندسازی افراد جهت بهره‌مندی از فرهنگ جامعه‌اش و شرکت در امور آن که احساس خودارزشمندی با ثبات ایجاد می‌کند، اگر نگوییم مهم‌تر، به همان اندازه مهم است.»(رالز،۱۹۷۱).

نگاه والزر به خود تعلیم و تربیت به شدت متأثر از نظریه او و به طور خاص اصل کثرت‌گرایی است. والزر در تعریف تعلیم و تربیت چنین بیان می‌دارد که «تعلیم و تربیت برنامه‌ای است برای تضمین بقای اجتماعی. از این رو، آموزش باید متناسب با جامعه‌ای باشد که برای آن طراحی و برنامه‌ریزی می‌شود.» (والزر،۱۹۸۲). با این حال، والزر با نگاهی به کارکرد نوآورانه آموزش و پرورش معتقد است که اگر نظام‌های آموزشی جز خدمت به بازتولید جامعه موجود- سلسله مراتب جا افتاده، ایدئولوژی‌های مسلط و نیروی کار موجود- کار دیگری انجام ندهند، سخن گفتن درباره توزیع عادلانه مواهب آموزشی دیگر معنایی ندارد.

والزر معتقد است نحوه توزیع مواهب آموزشی باید متفاوت و مستقل از الگوهای اقتصادی و نظام سیاسی باشد و استدلال وی آن است که مواهبی که در این حیطه عرضه می‌شود، متفاوت است. وی در بحث از مواهب آموزشی در تعلیم و تربیت به موارد زیر اشاره می‌کند: موقعیت معلم، جایگاه دانش آموز، اقتدار در مدرسه‌ها، نمره، رتبه و تشویق و انواع متفاوت و سطوح دانش که عرضه می‌گردد.

والزر در بیان اهمیت عدالت تربیتی اظهار می‌دارد که می‌توانیم بر پایه عدالت تربیتی موجود در مدارس به قضاوت درباره عدالت اجتماعی موجود در جامعه بپردازیم. وی عدالت در تعلیم و تربیت را از دو جنبه مورد توجه قرار می‌دهد؛ عدالت تربیتی در فرایند تعلیم و تربیت و نقش تعلیم و تربیت بر زندگی، جایگاه اجتماعی و آینده شغلی آنها.

[1]. Bolivar

برابری در عرضه آموزش

والزر معتقد است هدف تعلیم و تربیت در جامعه دموکراتیک، آموزش دانش‌آموزان برای تبدیل شدن به شهروندان جامعه دموکراتیک است و تاکید می‌کند که ایجاد و دوام دموکراسی در یک جامعه نیازمند وجود مدارس دموکراتیک است. حال مدارس دموکراتیک چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟ مدرسه‌هایی که هدف آنها پرورش شهروندان دموکراتیک است، باید به دانش‌آموزان به عنوان شهروندان یک جامعه، مجموعه دانش‌های شهروندی بیاموزند. به همین دلیل والزر از این سخن ارسطو کمک می‌گیرد که «نظام آموزش و تربیت در یک دولت باید برای همگان یکسان باشد و فراهم سازی این نظام باید از راه اقدام همگانی انجام پذیرد.»(ارسطو، به نقل از والزر،۱۹۸۲). از دیدگاه والزر، این نوع آموزش نوعی برابری ساده در حوزه تعلیم و تربیت است. هرچند این نوع برابری به زودی از میان می‌رود به این دلیل که یک نظام آموزشی هرگز نمی‌تواند برای همگان یکسان باشد، اما خط مشی مدرسه دموکراتیک که یکی از هدف های اصلی والزر است را ثبات می‌بخشد. از نظر والزر، این برابری ساده با برابری شهروندان متناسب است؛ یک شخص/یک رای، یک کودک/یک مکان در نظام آموزشی. هرچند والزر ابتدا به لزوم تعلیم و تربیت همگانی و برابر در مقاطع پایین اهمیت می‌دهد و آن را شرط پرورش شهروندان دموکراتیک می‌داند، اما معتقد است که این همگانی بودن باید تا سطح معینی رعایت شود. بعد از آن باید پرورش استعدادها و قابلیت‌ها مورد توجه قرار گیرد.

اصل جبران در تعلیم و تربیت از نگاه والزر

والزر به بحث جبران در آموزش شهروند دموکراتیک می‌پردازد و این اصل را به مرحله بعدی آموزش و پرورش- پرورش استعدادهای فردی- تسری نمی‌دهد و به نوعی با آن مخالفت نیز می‌کند. والزر در این باره اظهار می‌دارد که «آموزش و پرورش دموکراتیک از برابری ساده آغاز می‌کند؛ کار مشترک در راه هدفی مشترک. متاع آموزش به نحو برابر توزیع می‌شود و به تک تک بچه‌ها می‌رسد. به عبارت دیگر، به هر دانش آموزی کمک می‌شود تا بر مجموعه واحدی از دانش‌ها تسلط پیدا کند. این بدان معنی نیست که با هر دانش آموزی همان طور رفتاری شود که با دانش آموزان دیگر رفتار می‌شود.»(والزر،۱۳۸۹).

برابری پیچیده در تعلیم و تربیت

والزر معتقد است برابری ساده همین که هسته مرکزی برنامه- تحقق هدف آموزش شهروند

دموکراتیک- به دست آید و هدف مشترک تحقق یابد، از حیز فایده ساقط می‌شود. بعد از آن، آموزش را باید بر مبنای علاقه و استعداد فردی دانش آموزان سرو سامان داد. اما در موقعیت‌های واقعی، مسأله با این شکل ساده قابل حل شدن نیست و ممکن است عوامل مختلفی بیرون از نظام آموزشی فرایند توزیع مواهب تربیتی را تحت‌الشعاع قرار دهند و صرفاً استعداد، علاقه و تلاش دانش آموز ملاک برخورداری از این مواهب نباشد[۱]. اینجاست که مفهوم برابری پیچیده از اهمیتی خاص برخوردار می‌شود. برابری پیچیده بر این اصل استوار است که منافع مختلف در حوزه‌های مختلف نباید به یکدیگر وابسته باشند. طور مثال، پول و ثروت نباید در حوزه‌های دیگر تأثیر بگذارد و یا عامل برخورداری از آموزش و تحصیلات بهتر شود. به زعم والزر، تاریخ این حقیقت را آشکار می‌کند که نه خیر خاصی به طور طبیعی خیر غالب است و نه یک خیر غالب وجود دارد، بلکه قدرت سیاسی، سلطه نظامی، منصب و موقعیت مذهبی از خیرهای اجتماعی‌اند که می‌توانند به خیر غالب بدل شوند. از این دیدگاه، برابری پیچیده مجموعه روابطی را پایه‌گذاری می‌کند که در آن تسلط غیر ممکن می‌شود. لذا، نوع تحصیل و آموزش فرزندان نباید وابسته به موقعیت اجتماعی و یا توانایی اقتصادی والدینشان باشد(بولیوار،۲۰۰۵). در نتیجه، والزر از برابری ساده در سطح پایین به اصل پرورش استعدادها و کفایت و شایستگی دانش‌آموزان در سطوح بالاتر روی می‌آورد و ملاک تعیین کننده برابری پیچیده در تمام مراحل تعلیم و تربیت، اصلی پذیرفته شده به شمار می‌آید.

نتیجه‌گیری

در نظر گرفتن عدالت تربیتی به عنوان یک فرایند از این حیث که به شناسایی عوامل ایجاد بی عدالتی تربیتی کمک می‌کند و موجب رضایت و اعتماد دانش‌آموزان از شرکت در فعالیت‌های اجتماعی می‌شود، برداشتی موجه‌تر و کارامدتر از عدالت تربیتی به عنوان یک برونداد است. عملیاتی بودن و پرهیز از نظریه‌پردازی صرف بدون توجه به قابلیت اجرایی آن از مزیت‌های عمده مفهوم عدالت تربیتی می‌باشد.

با جمع‌بندی نظریه های رالز و والزر در حوزه تعلیم و تربیت و عدالت تربیتی چنین می‌توان نتیجه گرفت که والزر با رویکرد جامعه گرایی و توجه عمیقی که به پرورش شهروند دموکراتیک دارد، از اجرای تعلیم و تربیت همگانی اجباری جهت آموزش دانش شهروندی سخن به میان می‌آورد که برابری

---

[۱]. والزر ملاک توزیع مواهب آموزشی را بعد از دوره برابری، نتایج امتحاناتی می داند که از دانش آموزان بـه عمـل مـی آیـد. هرچند که خود به ایرادهای این روش نیز آگاهی دارد و معتقد است این کار فشار و تنش های روحی عمیقی بر پیکره تعلیـم و تربیت دموکراتیک وارد می کند.

اصل اول آن به شمار می‌رود. درحالی‌که رالز به سبب تفکر لیبرالیستی- تقدم فرد بر جامعه- توجه خاصی به پرورش شهروند برای خدمت و زندگی در جامعه در نظریه عدالت خویش ندارد.

اصل شایستگی و کفایت در توزیع مواهب تعلیم و تربیت اصلی است که والزر بر آن تاکید دارد. به ویژه آنکه پرورش استعدادها و قابلیت‌های خاص را مهم می‌داند. درحالی‌که در نظر رالز، اصول عدالت اجازه برخورداری از مواهب ویژه تربیتی به این گروه را نمی‌دهد. اصل جبران یکی از وجوه اشتراک دو نظریه‌پرداز در بحث عدالت تربیتی است که هم رالز و هم والزر توجه خاصی به آن دارند. این اصل بیانگر آن است که مسأله ناتوانایی و عدم برخورداری از امکاناتی که در حوزه عمل و اختیار خود فرد نیست، دغدغه نظریه‌پردازان با گرایش‌های مختلف فکری است.

از دیگر وجوه اشتراک این دو نظریه‌پرداز می‌توان به اهمیت تعلیم و تربیت و عدالت تربیتی و تأثیر آن بر موقعیت اجتماعی و آینده شغلی افراد اشاره نمود. رالز با تاکید بر اهمیت تعلیم و تربیت به منظور برخورداری از حقوق شهروندی و فرهنگ جامعه به تعلیم و تربیت ارزشی بالاتر از ارزش اقتصادی می‌دهد. والزر نیز با تقسیم بندی عدالت تربیتی به دو بخش- عدالت در فرایند تعلیم و تربیت و نقش تعلیم و تربیت برای کسب جایگاه اجتماعی و اقتصادی- نقش تعلیم و تربیت را برجسته می‌نماید. برقراری عدالت به دلیل جایگاه مهم تعلیم و تربیت در زندگی افراد از نظر والزر ضروری است. تعلیم و تربیت از منظر هر دو متفکر هم جنبه ابزاری دارد و هم به عنوان غایت محسوب می‌شود. نگریستن به تعلیم و تربیت به عنوان یکی از مواهب اجتماعی که هر شهروندی حق برخورداری از آن را دارد، فی نفسه غایت محسوب می‌شود. لزوم وارد شدن به اجتماع نیازمند تربیت شهروندانی با فرهنگ و توانایی‌های ویژه است که بعد ابزاری تعلیم و تربیت را برجسته‌تر می‌کند.

منابع

بشیریه، حسین(۱۳۸۲). دیباچه‌ای بر فلسفه عدالت. *ماهنامه نقد*، سال اول، شماره ۱.

پرچمی، داود (۱۳۸۹). اعتقاد دانشجویان به لیبرالیسم: علل و پیامدهای آن. *فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آیینه معرفت*، دانشگاه شهید بهشتی.

تیلور، مکین تایر(۱۳۸۵). *جامعه‌گرایان و نقد لیبرالیسم: گزیده اندیشه‌های سندل*. ترجمه جمعی از مترجمان، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

رالز، جان (۱۳۸۷). *نظریه عدالت*.ترجمه سید محمد کمال سروریان و مرتضی بحرانی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم.

علیخانی، علی‌اکبر(۱۳۸۸). *درآمدی بر نظریه سیاسی عدالت در اسلام*. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

کومبز، جرالدآر؛ دنیلز، لوروی بی(۱۳۸۷). پژوهش فلسفی: تحلیل مفهومی. ترجمه خسرو باقری، در مهرمحمدی، محمود *مجموعه مقالات روش‌شناسی مطالعات برنامه درسی* ، تهران: انتشارات سمت.

والزر، مایکل (۱۳۸۹). *حوزه‌های عدالت: در دفاع از کثرت‌گرایی و برابری*. ترجمه صالح نجفی، تهران: نشر راهنما.

Anderson, E. (2007). Fair opportunity in Education: A Democratic Equality Perspective. *Ethics,* 117 (4).

Bolivar, A. (2005). Equidad Educativa Y Teorias De La Justicia. Reice- Revista Electronica Iberoamericana sobre Ccalidad, *Eficacia Cambio en Educacion*, 3(2).

Brighouse, H. (2008[b]). *Equality of Opportunity and Complex Equality: The special Place of Schooling*. Res publica 13,147.

Jencks C. (1988). Whom must we Treat Equally for educational Opportunity to be Equal? *Ethics,* 98(3).

Miliband, D. (2003). *Opportunity for All: Are We Nearly There Yet?*. London, Institute for Public Policy Research.

Neuendorf .A, K. (2002). *The Content Analysis Guidebook*. Sage Publication.

Olsen, W.K. (2010). Realist Methodology: A Review. In *Realist Methodology, Volume 1*, ed. Olsen, W.K., xix-xlvi. London: Sage.

Rawls, J. (1971). *A Theory of Justice*. Harvard University Press.

Walzer, M. (1990). The Communitarian Critique of Liberalism. *Political Theory*, 18(1), 6-23.

Walzer, M. (1983). *Spheres of Justice: A defense of pluralism and equality*. Copyright by Basic Book, Printed in the United State of Amrica.

Zarghami Hamrah, S. (2011). Deconstruction of Knowledge Nature in the Views of Derrida and Feyerabend: The Possibility and Necessity of Interdisciplinary Studies in Higher Education. *The International Journal of Interdisciplinary Social Sciences*. 5 (9).